

«بنام خداوند جان و خرد»

«بهار بزرگ مسئله دان»

نویسنده: نوش عرب

زمستان ۱۳۹۴

سرشناسه : عرب، کورش، ۱۳۵۴
 عنوان : پدربزرگ مسئله دان
 تکرار نام پدیدآور : کورش عرب
 مشخصات نشر : اراک، آی سانا، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۱۰۱ ص، مصور
 بهاء : ۱۹۰۰۰ تومان ۶-۱۶-۶۵۷۷-۶۰۰-۹۷۸-ISBN
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 موضوع : داستانهای کوتاه فارسی - قرن ۱۴
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۴، ۴پ۲۵۳/د۱۵۱ PIR
 بندی دیویی : ۸۳/۶۲
 شماره مدرک : ۳۹۱۲۹۶۱
 «هر گونه تخریب، اسامی و یا تصویری تصادفی می‌باشد».

انتشارات آی سانا: اراک - ۰۸۶-۳۲۲۳۴۰۸۴ - ۰۸۶-۳۲۲۳۴۰۸۴

نام کتاب: پدربزرگ مسئله دان

نویسنده: کورش عرب

کاریکاتور نیست: مظاهر آذری

ویراستار: ازیتا مداح

ناشر: آی سانا

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: اول ۱۳۹۴

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-6577-16-6

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۷۷-۱۶-۶

حق هرگونه چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.
 و هرگونه چاپ، کپی، زیراکس و غیره جزاً و یا کلاً از
 نوشتار و یا تصاویر این اثر پیگرد قانونی دارد.

«فهرست مطالب»

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۱۱	شیر یارانه‌ای
۱۹	عرق خوری
۲۵	سوداگری
۳۱	تغذیه رایگان
۳۷	پنیر تعارفی
۴۱	موسفند آفری
۴۵	مربوبه کناس
۴۹	پسرک زنجاع
۵۷	پدربزرگ مساهل
۶۱	اوراق دولتی
۶۵	کدیستی ده رقمی
۶۷	پیش‌نماز
۷۱	اچمز
۷۹	کریسمس در زندان (قسمت اول)

مقدمه

در پی درخواست جناب دکتر ابوالفضل بیرقی، رئیس دانشگاه پیام‌نوری از مخلص در جهت تألیف مقدمه‌ای بر کتاب داستان پدر بزرگ مسئله‌دان، به ایشان عرض کردم در زندگانی‌م همواره از دو چیز بسیار بیزار بوده‌ام؛ نخست کامپیوتر و دوم مقدمه کتاب. در مقدمه با آن که بسیار خوانده‌ام چیزی که ارزش بیاد ماندن را داشته باشد نیافتم، و از ایشان که لازم است و امر به نوشتار نمود؛ و چه می‌شود گفت به امر استاد است و استاد است و اطاعت امرش واجب؛ و اگر جمله ما را بپایان امر است و اطاعت از استاد و نگاه داشتن حرمت ایشان را واجب دانستیم و همواره به ولی نعمتمان اکثراً خیانت نمی‌کردیم، پس با جناب کشور اول نبودیم یقیناً جزء ۳ کشور پیشرفته نخست می‌باشیم.

مع‌الذالک سعی می‌کنم و سعی کنم که از خوانندش مسرور گردیده پشیمان نشوید.

مخلص دیپلم ریاضی فیزیک از دوم دبیرستانی که در ایران دیپلم می‌داده و اولین دارالفنون با هدایت امیرکبیر و دومین دبیرستان سعادت بوشهر، که شخصی به نام سعادت و دیگر اهالی محترم بوشهر مؤسس بوده‌اند در سنه ۱۱۲۳ اخذ نموده راهی اراک به تحصیل در رشته مهندسی مکانیک در طراحی جامدات دانشگاه آزاد شده و در سال ۱۳۸۹ لیسانس مترجمی زبان در دانشگاه پیام‌نور واحد اراک و هم‌اکنون که سنه ۱۳۹۴ می‌باشد مشغول تحصیل در رشته مهندسی متالورژی می‌باشم.



در دبیرستان سعادت، سعادت این را داشتم استاد برازجانی که استاد نویسندگانی از آن خطه چونان صادق چوبک و منیر روانی پور می‌بوده، درس ادبیات فارسی بگیرم؛ و مخلص که تا آن زمان اهمیت و لذت ادبیات فارسی را درک نمی‌کردم بسیار به کار نوشتار علاقه‌مند گردیدم، ولی واقعه‌ای رخ داد که تاکنون نسبت به سرانجام رسانیدن آن همت نگماردم چرا که در سنه ۱۳۷۲ سرودی به نواختن ارگش در روز معلم، داختم بقدری مقبول مسئولین افتاد که در جهت ضبط و نشر، در صداوسیما درون مرزی و بیرون مرزی استان بهر امر پرداختند.

ولی افسوس و صد افسوس که اگر شما خوانندگان گرامی قرانی گرفته‌اید از این بات و یا اسمی یا تصویری از شما پخش و ضبط کرده، از بند نیست گردید، چرا؟ نمی‌دانم؟ خواستم از ضبطش صرف‌نظر کنم در استودیوی مربوطه، چشمم به صورتان آفتاب سوخته دانش‌آموزان دوره ابتدایی افتاد که به همه وعده زیارتشان در تویزیون داده بودند، و چند ماهی تمرینشان داده بودم. رضا به ضبط و پخش داده جماعتی را مسرور، خود را سر خورده یافتم.

از آن پس قید هنر از برای امرار معاش را زده به علم و مهندسی پرداختم، چرا که نیک می‌دانستم "نان را به نرخ روز می‌خورند" و خوب می‌دانستم اکثر اهل هنر و کتاب از بحر العلوم دوره ناصری گرفته تا ملک‌الشعرای بهار و عارف قزوینی و استاد ابوالحسن صبا، جملگی در بیچارگی و نداری مرده‌اند ولی بواسطه روحیه هنری که



می‌داشتیم و شهرستان اراک از بابت فروش لوازمات موسیقی در مضیقه، همزمان با تحصیل در دانشگاه به تأسیس فروشگاه لوازم موسیقی ارزنگ پرداخته تاکنون از هنر ارتزاق می‌نمایم؛ و برخلاف اکثر اهل هنر که اظهار می‌دارند سختی بسیار کشیده‌اند و چه گشنگی‌ها که نکشیده، مرارت‌ها به وفور در نوشتار و زبانشان مشهود است مخلص بسیار از زندگانیم راضی، عشق و حال بسیار نموده، از لذت دنیا چیزی فروگذار نکرده‌ام؛ و فعل حلال و حرامی و قانونی و غیرقانونی نیست که به انجام نرسانیده باشم و چند صباحی است از حرامش پرهیز داشته، سعی می‌کنم ثواب بمانم حلالش را بیشتر کرده‌ام.

البته سخن پدر زن کسی کم نداشته‌ام ولی وقتی این حدیث را از پیامبر کرم (ص) خواندم که در جواب ابوسفیان که به پیامبر عرض کرد، ای پسر من! سختی که تو می‌کنی ارزشش را دارد؟ ایشان فرمودند: "وقتی آمده بداند برای چه سختی می‌کشد، دیگر آن سختی سخن نیستی باشد" زان پس سختی‌های زندگانیم برایم بهترین خاطرات گذشته را به یاد آوردنشان کیف کور می‌گردد.

در جواب جناب استاد بیرقی که سؤال فرمودند، چرا نویسنده شدی؟ عرض می‌کنم به خود آمده دریافتم زندگانیم شباهتهای بسیار با شعرا و نویسندگان دارد؛ با آن همه کس، بی کس، کم پول و زن طلاق داده، مفلس و دودی و بد خلق و کلفت سخن و ناراضی از همه کس و همه چیز و حساس و زودرنج و گنده دماغ، حبس کشیده و زندان



رفته به دفعات و عاشق تنهایی و شب زنده‌داری و قلندری
چرا نویسنده نشده، ظهور نکنم؟؟ مستاجر و نجاست‌خوار
(البته در دوران جاهلیت) و دوستان عدیده‌ای که جملگی
همه‌شان روی هم قرانی نیارزند! و فضول و ریزبین و
نکته‌سنج و کله‌گنده و دراز انگل و عاشق رنگ و رقاصی و
سرخوشی چرا ننویسم؟؟

و از استاد بیرقی سؤال دیگر که شما نگران نیستید نوشتار
و سبک شعرهایتان را بخوانند و مسخره کنند؟ و مخلص در
باب عرض نمودم، نه چرا بترسم؟! در مملکتی که سرانه
عاشقانه به دقیقه‌ای در سال نرسد و آن یک دقیقه هم از
باب سبک ماست و دیگر هیچ، از چه ترسم؟؟ و این
سؤال شما به منابه استی می‌ماند که در دریا زنند تا
دوغ گردد و جمله ماهیان بگویند بهراسند که اگر دریا
بالکل دوغ گردد، کجا تنفس نموده شنا کنیم؟ و ترسشان
بی‌مورد است و دریا هست ماست نیست. شتر هست
خواننده نمی‌باشد.

و از استاد بیرقی سؤال دیگر که اگر کتابتان را بخوانند
می‌کنید آن همه تیراژ را؟ و از مخلص که هیچ سبک
کتابهایم را می‌چینم دور نشیمن و نگاهشان می‌کنم، به درک
که نخرند. سه‌شنبه شب هر هفته، چهارشنبه‌ی صوری گرفته
در عامه مردم چو انداخته، هر هفته چهارشنبه‌ی صواب
بسیار دارد.

و از جناب استاد بیرقی سؤال دیگر، که از خودت و
خانواده‌ات و دوستان و حامیانست بیوگرافی بساز و از



مخلص، که پدرم افسر نیروی هوایی ارتش می‌باشد و اگر از سه سالگی هر سر برج که حقوق دریافت می‌نمود، قبل از هر چیز و قبل از آوردن حقوق بر مادرم، از لاله‌زار کاستهای عدیده داخلی و اجنبی خریداری نمی‌کرد و به بنده زاده‌اش نمی‌فرمود: این کاست اجنبی‌ها را از آن تو خریده‌ام، از جمله بانی‌ام و توفیقات اجباری دیگر، و اگر همان لحظه که حقوق دریافت می‌کرد به بچه‌هایش ماهیانه نمی‌پرداخت و خود را موظف نمی‌دید و مخلص با ماهیانه‌ام کلیه کتابهای ژول ورن ورن می‌خریدم و یا هر آنچه از جراید که دلم می‌خواست و برت اختیار می‌داد و اگر جنگ تحمیلی در نمی‌گرفت و همراه پدرم رازه این دیار و آن دیار نمی‌گشتیم، از دزفول و شیراز و بوشهر گرفته تا به عباس و جزایر خارک و ابوموسی و فارسی و نشست و برخاست با مردم ایران زمینم، و اگر پدرم در ده کوره‌ای در خراسان که به دعوت یکی از دوستان هم خدمتیش رفته بودیم، در جوانی ایشان که به پدرم عرض کرد: شما که ولایت آمل را رؤیت کرده آموزش دیده‌اید کجا و این جا کجا! و پدر بنده این ده را از تمامی ایالات آمریکا که گشته‌ام دوست‌تر دارم؛ و اگر در سال سوم راهنمایی از پدرم درخواست نمی‌کردم، در بوتیکی ارسی آورده‌اند، برایم بخر، و ایشان که بگذار سر برج حقوق بگیرم برایت می‌خرم، کره خر، و از مخلص که تا سر برج حتماً کسی آن را خریده جایش تر می‌ماند! و مادرم انگستریش را از دست در نیاورده نمی‌فرمود، [که حال مرا نذار می‌یافت] بفروش ارگ بخر؛ و اگر مادرم که از ۱۳



سالگی سوئیچ شورلتش را می‌زدیدم پنهان از پدر، به یللی
تلی نمی‌رفتم به پدرم لو می‌داد؛ و اگر آن شورلت اعتماد
بنفسم نمی‌داد و چونان اکثر جوانان دهه‌ی شصتی عقده
ماشین به دلم می‌ماند؛ و اگر همسر نامهربانم ناسازگاری
نکرده به زندانم رضایت می‌داده در پی حکم اعدام نمی‌بود،
و اگر ملا گلابی نامی در دادگاه کتابش را به من نمی‌فروخت
و نمی‌دیدم هر آنچه در آن است از کتب قوانین است و یا
کتب اخلاقی و چیز جدیدی درونش نیافتم و نا نویسنده‌گی
را نمی‌شناختم؛ و از آنجا که خانمها مقدم‌ترند:

ایم بود. سرکاران خانمهای آریتا صداح مترجم، الهه
راجی دکتر، آقایان بهندس، حمیدرضا احمدی کرهرودی و
دکتر فرهاد صداقت و اسد شامیست ساسان جلالوندی فرد و
سر آمدشان سرکار خانم بیلا افراسیبی که همکلاسی کلاس
داستان نویسیم می‌بود و چونان خواهری مهربان مشوق،
جملگی زن و مرد که نام بردم، نوشته‌ها را ننشاندند نقد
نمی‌کرده راهنمایی‌ام نمی‌ساختند و تایپ را کامپیوتری
نمی‌کردند؛ و اگر نبود ترانه *Person I Should have Been*
و صدای *James Morrison* و ترانه *Breathe* با صدای
David gilmour؛ و در آخر اگر نبود شمیم عشق شمیمم،
کنون این کتاب در دست شما نمی‌بود. همگی‌شان همواره
پایدار؛ کورش عرب.

